

بقلم : آقای سلطانحسین تابنده گنابادی

بقیه از شماره قبل

اعلامیه حقوق بشر

ماده شانزدهم

ماده شانزدهم این اعلامیه این است : « مرد یا زن در سن بلوغ بدون هیچگونه تحدیدی از نظر نژاد و تابعیت و مذهب حق دارد ازدواج کرده و خانواده تشکیل دهد .

۱- در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال و فسخ آن زن و شوهر در کلیه امور مربوط با ازدواج دارای حقوق مساوی میباشند .

۲- ازدواج باید با رضایت کامل و آزادانه زوجین واقع شود .

۳- خانواده عنصر طبیعی و اساسی اجتماع است و باید تحت حمایت جامعه و دولت قرار گیرد . »

این ماده از چند جهت مخالف صریح دستورات اسلام است و متدینین بدیانت اسلام بهیچوجه نمیتوانند آنرا بپذیرند :

زیرا اولاً دیانت اسلام بطور کلی بصریح آیه شریفه قرآن مجید : « ولا تنكحوا المشركات حتی يؤمنوا و لامه مؤمنه خیر من مشرکه ولو اعجبتمکم ولا تنكحوا المشركین حتی يؤمنوا و لعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبیکم » که در سوره بقره میباشد ازدواج مسلم که از حیث روحیه و ایمان در درجه بالا قرار گرفته بامشرك که دست از پیروی عقل برداشته و سرمایه انسانیت را که عبارت از خرد و اندیشه است پشت سر گذاشته و غیر خدا را میپرستد ممنوع و حرام است زیرا این چنین شخصی در حقیقت در مرحله انسانیت نیست و برای همسری با موحد که عقل را پیشرو خود قرار داده و طبق حکم عقل بخداوند ایمان داشته خواه زن و خواه مرد باشد لیاقت ندارد .

نسبت باهل کتاب که قائل بخداوند هستند ولی بمبانی اسلامی معتقد نیستند بیشتر علماء اسلام زن گرفتن را از آنها جائز دانسته (هرچند بعضی از علما آنرا نیز اجازه نموده و قائل بحرمت آن هستند) ولی زن دادن بآنها و ازدواج زن مسلمه با مرد غیرمسلم چون موجب تسلط کافر بر صاحب ایمان است بهیچوجه جائز نیست و اسلام آنرا اجازه نفرموده است که در سوره ممتحنه میفرماید :

« ولاترجعونهن الی الکفار لهن هل لهنم ولاهن یحلون لهن » وهرچند این آیه پس از حدیبیه در باره سبیعه دختر حارث زوجه شخصی بنام مسافر از بنی فخرم یا بنام صیغی بن الواهب نازل شده که مسلمه بود و پناهنده بحضرت شد و شوهرش اسلام نیاورده بود ولی این حکم باتفاق علمای اسلام اختصاص به پناهنده ندارد و عبارت عمومیت دارد .

و در آیه دیگر که فرمود :

« لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً » ازین نظر است که اسلام واهل اسلام باید مافوق کفار بوده نگذارند که دیگران بر آنها مسلط شوند و چون ازدواج زن مسلمه با کافر طبق آیه شریفه « الرجال قوامون علی النساء » سبب تسلط کافر بر او میشود ازین نظر نیز این ازدواج صحیح نیست و اگر هم ظاهر آن انجام شود اثر صحت شرعی بر آن مترتب نیست و برای زن و مردی که بر آن ترتیب اثر دهند کیفرمعین شده است .

۲- نکته دیگر که درین ماده ذکر شده آن است که زن و مرد در تمام مدت زناشوئی و هنگام انحلال و فسخ آن در کلیه امور مربوط بازواج دارای حقوق مساوی میباشند . این نیز مورد بحث است زیرا اگر مراد از فسخ و انحلال همان فسخی است که در قوانین اسلام ذکر شده و عیوبی نامبرده شده که در هر طرف وجود داشته باشد و طرف ازدواج بعداً بدان پی ببرد چون در موقع عقد اطلاع

نداشته خیار فسخ دارد، درینصورت صحیح و مورد قبول ما مسلمین نیز هست ولی اگر مراد طلاق باشد و منظور این باشد که زن هم حق طلاق دارد و با مرد درین قسمت مساوی است نزد مسلمین مردود و غیر قابل قبول است زیرا دیانت اسلام حق طلاق را منحصر بمرد قرار داده و زن را از آن بی بهره نموده است و در قرآن مجید در همه جا طلاق نسبت بمرد داده شده است و علت آن این است که زن زود رنج و تند و هم بی تدبیر است و اگر حق طلاق برای او معین شود ممکن است بعض زنها بمختصر کدورتی یا کوچکتترین خیال یا میلی اقدام بطلاق نمایند ولی مرد غالباً از روی عقل و تدبیر کار میکند و بزودی حاضر بطلاق دادن نیست و درین قبیل امور عمل بر وفق عقل و تدبیر بهتر از اقدام روی احساسات یا خیالات نفسانی است و از طرفی طلاق هر چه کمتر واقع شود بهتر است زیرا موجب از هم پاشیدگی خانواده‌ها است ازینرو مورد پسند دانشمندان و پیشوایان روحی جامعه بشریت ویشه پیغمبران نیست بلکه حضرت مسیح بقدری درین قسمت دقت فرموده که از خیال طلاق دادن و مقدمه آن که بی محبتی است نهی نمود تا چه رسد بخود طلاق ازینرو ذر میان مسیحیان طلاق کم است مگر در بعض کشورها که دولت قوانینی معین نموده است. پیغمبر ما نیز (صلی الله علیه و آله) آنرا خوش نداشت که رسیده است :

« ما من شی احله الله ابغض الیه من الطلاق » یعنی هیچ چیز از چیزهائی که خداوند حلال کرده ناگوارتر و مبغوض تر نزد او از طلاق نیست. ازینرو هر چه کمتر واقع شود بهتر است و بهمین جهت اختیار طلاق در اسلام بمرد داده شده است.

۳- موضوع تساوی حقوق هم که درینجا اشاره شده خیلی مجمل است زیرا اگر مقصود این است که هر دو باید در زندگی خود راحت بوده و دیگری بایسد در رعایت آسایش همسر خود بکوشد درست است زیرا نه مرد حق دارد که تعدی

و ستم نسبت بزن نموده و او را از آشنایی که شرع مطهر برای او تعیین نموده و موافق عقل و شرع و وجدان است باز دارد و نه زن ایجاد تحمیلات و زحمتهائی برای مرد نموده و زیادتر از اندازه وسع بر او تحمیل نماید و اگر مقصود تساوی طبیعی است معلوم است که صحیح نیست زیرا طبیعت برای هر يك از آندو وظایفی تعیین نموده که باید عهده دار شود و واضح است که در هر خانواده هر يك از اعضاء باید يك وظیفه را عهده دار شوند تا همه امور انجام یابد مثلاً وظیفه چشم غیر از گوش و وظیفه دست غیر از پا میباشد و درخواست دیدن از گوش و شنیدن از چشم ظلم بهردو است .

و: جهان چون چشم و خط و خال و ابروست که هر چیزی بجای خویش نکواست و طبیعت بعض امور را مانند بزرگ کردن فرزند و شیر دادن او بعهده زن قرار داده که از مرد ساخته نیست و در عوض آن از مرد کارهای شاق و پیرزمت مانند امور شاقه کشاورزی و تهیه وسائل زندگی خانواده یا جنگ و غیر آنها خواسته است ازینرو دیانت مقدسه اسلام هم برای اینکه بر هیچکدام تعدی نشود برای هر کدام طبق اقتضای طبیعت و وظیفه ای قرار داده و ریاست خانه را بمرد واگذار نمود که:

«الرجال قوامون على النساء» .

و در مقابل آن ، زن را از کارهای سخت و تهیه مخارج زندگی معاف نموده و نفقه او را بر عهده مرد قرار داده است و البته شرح این موضوع مفصل است که چون مبنای این یادداشتها بر اختصار است از ورود شرح خودداری میشود .

بنابرین شرح که ذکر کردیم ، ماده شانزدهم این اعلامیه از چندین جهت مورد قبول مسلمین نیست ولی متأسفانه نمایندگان دول اسلامی در کمیسیون حقوق بشر یا در مجمع عمومی سازمان ملل که گوئیا از قوانین اسلامی بکلی بی اطلاع یا کاملاً بدانها بی اعتنا میباشند نفهمیده و نسنجیده این اعلامیه را امضاء کردند و در

حقیقت‌سند بی‌علاقگی و بی‌اطلاعی خود را امضاء نمودند و بلکه یکی از آنها در تمجید ازین اعلامیه گفت :

« ما تا کنون نمیدانستیم که حقوق بشر چه معنی دارد و حالا بدان پی بردیم و تکلیف خود را دانستیم . »

و این خود برای ما ملل اسلامی کمال خجالت و سرشکستگی را دارد که آنچه خود داریم از بیگانه تمنا کنیم و با آنکه دیانت خودمان همه خوبها را دارد و همه دستورات فردی و اجتماعی را برای ما فرموده و حقوق بشریت را از همه حیث دستور داده است ما از آن غفلت داشته و از بیگانگان بخواهیم و درینصورت چگونه میتوانیم مجد و عظمت دیرین اسلامی خود را حفظ کنیم هر عیب که هست در مسلمانی ماست .

اسلام اختلاف طبقاتی و نژادی و زبان و ثروت و جمال و امثال آنها را ملغی نموده و فرقی بین غرب و غیر او نگذاشته و سیاه و سفید و غیر آنرا در یک ردیف قرار داده و در ازدواج هم فقط کفو بودن از حیث دیانت و عفت و نجابت را لازم دانسته است و ازدواج مسلم را با غیر مسلم جائز ندانسته و در عفت و نجابت هم خیلی تأکید نموده است .

ولی این ماده آنرا هم ملغی نموده ازینرومخالف با اسلام است و ممکن بود نمایندگان ملل اسلامی متفق شوند و با آن ماده و با گنجاندن کلمه مذهب مخالفت نمایند و چون بسیاری از دول دیگر نیز همواره در صدد جلب محبت ملل اسلامی میباشند امکان داشت که با حذف کلمه مذهب برای جلب اعتماد مسلمین موافقت نمایند ولی اگر خودمان بفکر خود نباشیم چه انتظاری از دیگران داریم ! و اینطور بخاطر م میرسد که در آنموقع خبر گزاریهها اطلاع دادند که از نمایندگان ملل اسلامی فقط نماینده کشور عربستان سعودی از نظر مخالفت آن با مقررات اسلامی

از امضاء آن خودداری نمود!

اکنون خودمان منصفانه قضاوت کنیم کدامیک بهتر است؟ البته شك نیست که اگر نماینده سعودی مخالفت نموده رویه او پسندیده تر است زیرا او حفظ حیثیت کشور و دیانت خود نموده و علاقمندی خود و ملت خود را بدیانت اسلام بثبوت رسانیده و کسی که بمذهب خود ایمان داشته و در آن راسخ باشد نرزد همه ملل مورد تقدیس و احترام است بلکه دشمنان او نیز بدو بیشتر اهمیت میدهند زیرا میفهمند که اودارای شخصیت روحی عالی است و بمعقودات خود مؤمن و پای بند بوده و حاضر بترك آن نیست.

ولی نمایندگان دیگری که هم خود را مسلم وهم نماینده ملل اسلامی معرفی کرده و کور کورانه آنرا امضاء نموده اند هم آبروی خود و هم حیثیت ملت های خود را نزد بیگانگان برده وهم حس نفرت و انزجار در ملت خود وسایر ملل اسلامی نسبت بخویش ایجاد نموده اند.

زیرا نماینده ملت اسلامی باید رعایت مقررات دینی واجتماعی وسیاسی خود را بنماید و آیا این نمایندگان که خود را از طرف ملل اسلامی دانستند از قوانین اسلامی اطلاع داشتند یا نه؟

اگر آگاه نبوده اند چرا حاضر بقبول نمایندگی شده و خود را در آن مجمع باین سمت معرفی کردند و در موضوعهائی که بمذهب ارتباط پیدا میکند دخالت نمودند؟

در صورتیکه بخاطر دارم چند سال قبل در بعض مجلات یا روزنامه ها دیدم که بوین وزیر امور خارجه دولت کارگری انگلستان موقعی که میخواست در مجلس عوام راجع بغلستان و یهود نطق کند از یک کهنه پیس دو کتاب مقدس تورا و قرآن را درین باب مطالعه نمود و آنچه را در باره یهود نوشته شده کاملاً دقت کرد که نطق او بر خلاف این دودیانت نباشد!

چرا نمایندگان این دقت را نداشته باشند و در صورتیکه از احکام اسلامی بی‌اطلاعند چرا بعلماء و دانشمندان دینی یا بکتاب فقهی مراجعه نمایند .
 و اگر آگاه بوده و با بی‌اعتنائی با احکام اسلامی آنرا امضاء نموده‌اند چگونه خود را مسلم و نماینده مسلمین معرفی میکنند و چطور حاضر میشوند عمداً حیثیت دیانت و ملت خود را لکه‌دار کنند؟!

و بر فرض آنها امضاء کردند همین ایراد بردولتهای اسلامی وارد است که چرا در آنموقع نماینده خود را از امضای آن منع ننموده و اگر بعد از امضاء مسبوق شده‌اند چرا بوسیله تلگراف رد و ابطال آنرا نخواستند و آن نماینده را مورد مؤاخذه و توبیخ قرار ندادند و بعداً نیز چرا مجالس شوری و نمایندگان مجالس بردولت و نماینده آن اعتراض نکنند و بعداً خودشان هم آنرا تصویب نمایند! بلکه حق این بود در چنین امر مهمی که بمذهب ارتباط پیدا میکند از طرف علماء اعلام نیز بدولت‌های اسلامی اعتراض شود و مخالفت صریح آنرا بامقررات اسلامی گوشزد نموده درخواست ابطال آنرا بنمایند بلکه مستقیماً مخالفت آنرا با قوانین اسلام بنمایندگان اسلامی و سازمان ملل اطلاع دهند .

و اگر در آنموقع این اقدامات بعمل می‌آمد مردم و مسلمین هم بقانون اسلام بیشتر آگاهی پیدا نموده و بعضی از دواجهای خلاف قانون اسلام که جواز آنرا مستند بهمین اعلامیه حقوق بشر میدانند در میان مسلمین واقع نمیشد .

افسوس که دردها و مصیبت‌های ما مسلمین یکی و دوتا نیست که بتوان آنها را شرح داد بلکه در هر یک از شئون حیوتی و اجتماعی و اخلاقی و روحی خود که نظر کنیم می‌بینیم پراز درد و مصیبت و خلاف است و باید بر مصائب اسلامی زارزار بگرییم و عملاً در فکر چاره و در صدد درمان دردهای خود باشیم و از خداوند بخواهیم که ظهور مصلح کل و حجة منتظر را نزدیک گردانیده ما را نیز لیاقت اطاعت از اوامر او که همان دستورات اسلامی است و پیروی از آن وجود مقدس و یاری او عنایت کند.